

## اصطلاحات (۱۳)

### اشاره

منبع اصلی مورد استفاده در این بخش کتاب راهنمای معرفت شناسی است که دو تن از اساتید معرفت شناسی، یعنی جانانان دنسی و ارنست سوسا آن را ویرایش کرده‌اند و ۱۳۷ تن از اساتید دانشگاه‌های جهان در نوشتن آن همکاری داشته‌اند. کتاب نخستین بار در سال ۱۹۹۲ توسط انتشارات بلک‌ول منتشر و پس از آن بارها تجدید چاپ شده است. البته در نوشتن مقاله‌های این بخش علاوه بر کتاب گفته شده از سه منبع زیر نیز استفاده می‌شود:

I *A Dictionary of Philosophy*, edited by Thomas Mautner, Oxford: Blackwell, 1996.

II. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, General editor, Robert Audi, Cambridge: Cambridge University Press, 1995.

III. *The Oxford Companion to Philosophy*. Edited by Ted Hondrich. Oxford: Oxford University Press, 1995.

\* \* \*

### a priori/ a posteriori

### پیشینی / پسینی

این دو اصطلاح لاتین تحت‌اللفظی به ترتیب به معنای «از آنچه مقدم است / از آنچه سپس می‌آید» هستند. یکی از معانی فنی این دو اصطلاح عبارت است از استدلال *از علت به نتیجه*، و استدلال *از نتیجه به علت*، که در این معنا، سابقه این تمایز به ارسطو برمی‌گردد، و تمایزی است که فیلسوفان مسلمان مانند ابن‌سینا و مسیحی، مانند توماس اکویناس آن را پذیرفته‌اند.

می‌گویند نخستین کسی که این دو اصطلاح را به کار برد آلبرت اهل ساکسونی (Albert of Saxony؛ ۱۳۹۰ - حدود ۱۳۱۶) بوده است. این دو اصطلاح در معنای مورد بحث در نوشته‌های ساموئل کلارک (Samuel Klarke) (۱۷۲۹ - ۱۶۷۵) نیز وجود دارد، آنجا که او می‌گوید برهان هستی‌شناختی وجود خدا برهانی است از علت به نتیجه (a priori)، در حالی که برهان از تصور من از خدا به وجود او (در تأمل سوم دکارت) برهانی است از نتیجه به علت (a posteriori).

۱۵۵

ذهن  
اصطلاحات

تمایز پیشینی / پسینی بر موضوعات بسیاری، از جمله مفاهیم و گزاره‌ها و حقایق و معرفت اطلاق شده است. در اینجا بحث اصلی ما درباره‌ی تمایز معرفتی بین معرفت پیشینی و معرفت پسینی است. امروزه متعارف‌ترین راه طرح این تمایز این است که معمولاً نخست این ادعای کانت را مطرح می‌کنند که معرفت پیشینی مطلقاً مستقل از تجربه است. امروزه معمولاً در این باره توافق کرده‌اند که الف زمانی ب را به طودی پیشینی می‌داند که باور الف به ب به طور مستقل از تجربه توجیه شود. بعضی از نویسندگان مانند باچواروف (Butchvarov) و پولاک (Pollock) این توصیف سلبی از پیشینی را رضایت‌بخش نمی‌دانند و سعی کرده‌اند از توجیهی که معرفت پیشینی بر آن مبتنی است یک توصیف ایجابی ارائه کنند. بعضی دیگر (پاتنم، Putnam) کوشیده است این تمایز را به جای تبیین برحسب توجیه متناسب با معرفت پیشینی، با مطرح کردن مفاهیمی از قبیل «ضرورت» و «تجدیدنظرناپذیری عقلانی» (rational unrevisability) تبیین کنند.

کسی که معرفت پیشینی را برحسب توجیه مستقل از تجربه توصیف می‌کند باید معنای متناسب «تجربه» را در اینجا تدوین کند. طرفداران معرفت پیشینی غالباً «شهود» (intuition) یا «دریافت شهودی» (intuitive apprehension) را سرچشمه توجیه پیشینی می‌دانند. علاوه بر این، آنها می‌گویند که این اصطلاحات بر گونه‌ای متمایز از تجربه دلالت دارند که بیشتر افراد هم با آن آشنا هستند و هم در آن مشترک‌اند. بنابراین، تجربه یک معنای گسترده‌ای هم دارد که در آن معنا توجیه پیشینی دیگر مستقل از تجربه نیست. اما این تبیین بیش از اندازه تنگ است زیرا، به طور مثال، حافظه صورتی از تجربه حسی نیست اما توجیه مبتنی بر حافظه احتمالاً توجیه پیشینی نیست. بنابراین دو شق بیشتر وجود ندارد: یا باید یک توصیف عام از معنای مناسب تجربه در اینجا فراهم شود یا اینکه منابعی که تجربی‌اند احصا گردد. در توصیف عام و

کلی تجربه معمولاً می‌گویند که تجربه اطلاعات خاصی درباره جهان واقعی به دست می‌دهد در حالی که منابع غیرتجربی اطلاعاتی درباره همه جهان‌های ممکن ارائه می‌کنند. اما این رویکرد مفهوم توجیه غیرتجربی را به مفهوم موجه بودن در باور به حقیقت ضروری فرو می‌کاهد. از سوی دیگر احصای منابع تجربی نیز با دو مشکل مواجه است: (۱) درباره این که کدام منبع باید در فهرست منابع تجربی گنجانده شود معمولاً اختلاف نظر وجود دارد؛ و (۲) تضمینی وجود ندارد که این فهرست، کامل باشد. معمولاً بر سر گنجانیدن ادراک حسی و حافظه در این فهرست توافق کلی وجود دارد؛ اما گنجانیدن درون‌نگری (introspection) در آن محل بحث است. باورهای شخص درباره حالات آگاهی خویش را به‌طور معقول به‌مثابه موجه تجربی تلقی کرده‌اند. با وجود این، بعضی مانند پاپ (Pap) گفته‌اند که تجربه‌های خیالی منشأ توجیه پیشینی هستند. حتی اگر این استدلال کنار گذاشته شود باز این امکان باقی است که منابع دیگر توجیه وجود داشته باشند. به‌طور مثال، اگر فرض کنیم که درست است که غیب‌دانی (clairvoyance) منشأ باورهای موجه است، در این صورت این‌گونه باورها براساس تبیین احصایی به‌طور پیشینی موجه خواهند بود.

متعارف‌ترین رویکرد در ارائه توصیف مثبت توجیه پیشینی این است که بگویند درخصوص گزاره‌های پیشینی پایه، فهم گزاره برای موجه بودن در باور به صدق آن کفایت می‌کند. این رویکرد با دو مسئله بسیار مهم روبروست: (۱) فهم یک گزاره به‌گونه‌ای که برای توجیه آن کفایت کند یعنی چه؟ و (۲) چنین فهمی چگونه می‌تواند شخص را در باور به گزاره موجه سازد؟ حامیان این رویکرد بین دو چیز تمایز قائل می‌شوند و می‌گویند فهم کلماتی که برای بیان گزاره به‌کار رفته‌اند یک چیز است، و فهم خود گزاره چیزی دیگر است، و درواقع فهم خود گزاره است که به توجیه پیشینی مربوط می‌شود. اما در اینجا درواقع مسئله اول روی خود فهم گزاره نقل می‌شود و به این صورت درمی‌آید که فهم خود گزاره یعنی چه؟ بدون حل این مسئله، ارزیابی این تبیین، اگر ناممکن نباشد، دشوار است زیرا نمی‌توان مطمئن بود که معنای ضروری این درک در عین حال گزاره‌های پسینی را نیز توجیه نخواهد کرد. حتی درباره روندی که فهم یک گزاره شخص را درباب باور به صدق آن توجیه می‌کند نیز، طرفداران این رویکرد چیزی نگفته‌اند. این طرفداران معمولاً به این بیان ساده رضایت داده‌اند که هرکس یک گزاره پیشینی پایه را بفهمد خواهد «دید» که آن گزاره صادق است. اما آنچه در اینجا محتاج

تیین است این است که فهم یک گزاره چگونه می‌تواند شخص را قادر سازد تا صدق آن را «ببیند».

وجود این‌گونه مشکلات در توصیف توجیه پیشینی، چه برحسب استقلال از تجربه و چه برحسب منشأ آن، بعضی را بر آن داشته است تا مفهوم «ضرورت» را در تیبن‌های خود وارد سازند، هرچند این توسل به مفهوم ضرورت صورت‌های مختلفی یافته است. بعضی‌ها ضرورت را شرط ضروری توجیه پیشینی دانسته‌اند، دیگران آن را هم شرط ضروری دانسته‌اند و هم شرط کافی. کانت، که معتقد بود ضرورت معیار پیشینی بودن است، آن را شرط **کافی** توجیه پیشینی می‌دانست. اما این ادعای او محتاج روشن‌سازی بیشتر است. درباب نسبت بین «پیشینی» و «ضروری» سه دیدگاه را می‌توان از یکدیگر بازشناخت: (۱) اگر الف گزاره‌ای ضروری و ب در باور به اینکه «الف ضروری است» موجه باشد، در این صورت توجیه ب توجیهی پیشینی است؛ (۲) اگر الف گزاره‌ای ضروری و ب در باور به اینکه «الف ضرورتاً صادق است» موجه باشد، در این صورت توجیه ب توجیهی پیشینی است؛ (۳) اگر الف گزاره‌ای ضروری و ب در باور به الف موجه باشد، در این صورت توجیه ب توجیهی پیشینی است. دیدگاه‌های (۲) و (۳) این عیب را دارند که صورت مسئله امکان معرفت پسینی گزاره‌های ضروری را پاک می‌کنند. اما دیدگاه (۱) این عیب را ندارد زیرا مثال‌هایی که اخیراً کریپکی و دیگران در حمایت از امکان معرفت پسینی گزاره‌های ضروری پیشنهاد کرده‌اند این ادعا را پوشش داده‌اند که **ارزش صدق** گزاره‌های ضروری به‌نحو پسینی قابل شناسایی است. با این حال، دیدگاه (۱) این عیب را دارد که یا باید امکان موجه بودن در باور به این را که ضرورت گزاره برپایه گواهی است رد کند یا اینکه این‌گونه توجیه را به‌مثابه توجیهی پیشینی تصدیق کند. البته دیدگاه‌های (۲) و (۳) نیز دچار عیب مشابهی هستند. این مشکلات و مسائل درواقع نشان وجود ایراد و عیب کلی در رویکرد مورد نظر است، که فهم گزاره پیشینی پایه را برای موجه بودن در باور به صدق آن کافی می‌داند. و آن عیب کلی این است که این رویکرد می‌کوشد شرط کافی برای توجیه پیشینی را تنها برحسب جهت گزاره باور شده و بدون ارجاع به راه توجیه آن ارائه کند.

با این همه، این عیب را می‌توان به این صورت از میان برداشت که ضرورت را شرط «ضروری» اما نه کافی توجیه پیشینی بدانیم، چنان‌که چیزم (Chisholm) همین کار را کرده

است. در این باره دو نظریه وجود دارد که باید از یکدیگر جدا گردند: (۱) اگر الف در باور به ب به نحو پیشینی موجه است، پس ب ضرورتاً صادق است؛ و (۲) اگر الف در باور به ب به نحو پیشینی موجه است، پس ب قضیه‌ای ضروری است. نظریه (۱) این ایراد را دارد که مانع امکان این است که کسی بتواند در باور به گزاره‌ای **کاذب** به نحو پیشینی موجه باشد؛ اما نظریه (۲) آن را مُجاز می‌دارد. مسئله دیگری که درباره هر دو نظریه (۱) و (۲) مطرح است این است که روشن نیست که آیا این دو نظریه باورهای موجه پیشینی درباره جهت یک قضیه را مُجاز می‌دانند یا نه. زیرا هر دو نظریه مستلزم این هستند که برای اینکه الف در باور به اینکه ب گزاره‌ای ضروری است به‌طور پیشینی موجه باشد باید ضروری باشد که ب گزاره‌ای ضروری است. اما شأن گزاره‌های موجه برعکس است. نکته آخر این است که هر دو نظریه (۱) و (۲) با موضع کریپکی و کیچر (Kitcher) در خصوص وجود معرفت پیشینی درباره گزاره‌های ممکن به امکان خاص مخالف هستند.

مفهوم تجدیدنظرناپذیری عقلانی را نیز برای توصیف توجیه پیشینی به میان آورده‌اند. معنای دقیق تجدیدنظرناپذیری عقلانی و هم‌چنین نسبت آن با توجیه پیشینی را به طرق مختلف عرضه کرده‌اند. پاتنم تجدیدنظرناپذیری عقلانی را شرط ضروری و کافی توجیه پیشینی دانسته است، و این در حالی است که کیچر آن را فقط شرط ضروری می‌داند. هم‌چنین برای تجدیدنظرناپذیری عقلانی در نسبت با پیشینی نیز دو معنی وجود دارد: (۱) هرگاه گزاره‌ای در پرتو هیچ شاهد **تجربی** آینده از نظر عقلانی تجدیدنظرناپذیر باشد، آن گزاره **به‌طور ضعیف** تجدیدنظرناپذیر است؛ و (۲) هرگاه گزاره‌ای در پرتو هیچ شاهد آینده‌ای از نظر عقلانی تجدیدنظرناپذیر باشد، آن گزاره **به‌طور قوی** تجدیدنظرناپذیر است. فرض می‌کنیم که هریک از این دو نوع تجدیدنظرناپذیری شرط **ضروری** توجیه پیشینی باشد. این دیدگاه که گزاره فقط در صورتی به نحو پیشینی موجه است که **به‌طور قوی** تجدیدنظرناپذیر باشد مستلزم این است که اگر منشأ غیرتجربی باورهای موجه خطاپذیر بلکه حتی خوداصلاح‌گر (self-correcting) باشد دیگر منشأ پیشینی توجیه نیست. کازولو (Casullo) استدلال کرده است که پذیرفتنی نیست بگویند گزاره‌ای که به‌طور غیرتجربی موجه است، صرفاً چون در پرتو شاهد غیرتجربی آینده تجدیدنظرناپذیر است، پس به‌طور پیشینی موجه نیست. اما دیدگاهی

که می‌گوید گزاره فقط در صورتی به‌نحو پیشینی موجه است که به‌طور ضعیف تجدیدنظرناپذیر باشد در معرض ایراد مذکور نیست زیرا این دیدگاه فقط تجدیدنظر در پرتو شاهد تجربی را رد می‌کند. با این‌همه، این دیدگاه با مشکل متفاوتی مواجه است: گفتن اینکه باور موجه الف به ب به‌طور پیشینی موجه است در واقع طرح ادعایی درباره آن نوع شاهی است که الف را در باور به ب توجیه می‌کند. از سوی دیگر، گفتن اینکه باور موجه الف به ب در پرتو شاهد تجربی از نظر عقلانی تجدیدنظرناپذیر است در واقع طرح ادعایی درباره آن نوع شاهی است که می‌تواند توجیه الف در باور به ب را نقش بر آب کند، نه اینکه آن سخن در واقع طرح ادعایی درباره آن نوع شاهی باشد که می‌تواند الف را در باور به ب توجیه کند. از این‌روی، ایدین (Edidin) و کازولو گفته‌اند که قول به اینکه باور فقط در صورتی به‌نحو پیشینی موجه است که به‌طور ضعیف تجدیدنظرناپذیر باشد یا خلط بین شاهد حمایت‌کننده و شاهد ازبین‌برنده است یا تصدیق بعضی نظریات ناپذیرفتنی درباره این دو شاهد است، مانند این نظر که اگر شاهی از نوع ل بتواند توجیه باور الف به ب را، که شاهی از نوع م فراهم آورده است، ازبین ببرد در این صورت توجیه الف در باور به ب بر شاهی از نوع ل مبتنی است.

### a priori knowledge

### معرفت پیشینی

بحث معاصر درباره معرفت پیشینی عمدتاً در اثر تعلیمات کانت شکل گرفته است. کانت در بحث‌های فلسفی‌اش سه‌گونه تمایز مطرح ساخته است که هر سه برای دیدگاه او اهمیت بسیار دارند. نخستین تمایزی که او بررسی می‌کند تمایزی معرفتی است که معرفت را به دو بخش بزرگ معرفت پیشینی و معرفت پسینی تقسیم می‌کند. او معرفت پیشینی را معرفتی مطلقاً مستقل از تجربه توصیف می‌کند، و این توصیف او البته مستلزم توضیحاتی است. زیرا او در عین حال این را مُجاز می‌دانست که گزاره‌ای که به‌نحو پیشینی معلوم شده است دست‌کم به دو طریق ممکن است بر تجربه مبتنی باشد: (۱) تجربه برای کسب مفاهیم تشکیل‌دهنده آن ضروری است؛ و (۲) تجربه برای عطف توجه به آن گزاره نیز ضروری است. هرچند سخنان کانت در باب معرفت پیشینی واضح نیست معمولاً پذیرفته‌اند که گزاره فقط در صورتی به‌نحو پیشینی معلوم می‌شود که مستقل از شواهد تجربی توجیه شده باشد. دومین تمایزی که او بر آن تأکید می‌کند تمایزی مابعدالطبیعی است که براساس آن گزاره ضروری را از گزاره ممکن به

امکان خاص متمایز می‌سازد. گزاره‌ای که ضرورتاً صادق (کاذب) است گزاره‌ای است که صادق (کاذب) است و نمی‌تواند کاذب (صادق) باشد. اما گزاره‌ای که به نحو ممکن به امکان خاص صادق (کاذب) است گزاره‌ای است که صادق (کاذب) است، اما ممکن است کاذب (صادق) بوده باشد. تمایز بین گزاره ضروری و گزاره ممکن به امکان خاص را به این صورت نیز بیان کرده‌اند که گزاره‌ای که ضرورتاً صادق (کاذب) است گزاره‌ای است که در همه جهان‌های ممکن صادق (کاذب) است. اما گزاره‌ای که به نحو ممکن به امکان خاص صادق (کاذب) است گزاره‌ای است که فقط در بعضی جهان‌های ممکن و از جمله در جهان واقع صادق (کاذب) است. سومین تمایز مورد نظر کانت تمایزی معرفت‌شناختی است که او بین گزاره‌های تحلیلی (analytic) و ترکیبی (synthetic) قائل می‌شود. شناختن ویژگی‌های این تمایز سوم دشوارتر از دو تمایز نخست است زیرا کانت چند بیان ظاهراً متفاوت در باب آن ارائه می‌کند. معروف‌ترین بیان آن این است که گزاره‌ای به شکل «هر الف ب است» در صورتی تحلیلی است که محمول آن در موضوع آن گنجانده شده باشد، و در غیر این صورت ترکیبی است.

کانت با استفاده از این سه تمایز، سه قول مطرح کرد که از بحث‌های اصلی مباحث معاصر هستند: (۱) قول به وجود معرفت پیشینی؛ (۲) قول به پیوند نزدیک بین پیشینی و ضروری؛ (۳) قول به وجود معرفت پیشینی ترکیبی. کانت در دفاع از وجود معرفت پیشینی سعی نکرد تا مفهوم توجیه مستقل از تجربه را تحلیل کند و روشن سازد. او به جای این کار، معیاری برای تمایز معرفت پیشینی از معرفت پسینی پیشنهاد کرد: «اگر گزاره‌ای داریم که به هنگام اندیشیده شدن، به مثابه گزاره‌ای ضروری اندیشیده می‌شود، پس آن گزاره حکمی پیشینی است.» از آنجا که کانت وجود گزاره‌های ضروری را بدیهی می‌دانست، وجود معرفت پیشینی را بی‌درنگ تثبیت کرد. اما، همان‌گونه که واضح است، این دفاع او از وجود معرفت پیشینی، به نحوی ناگشودنی به تبیین او از نسبت بین پیشینی و ضروری بسته است. اصل عملی‌ای که از اینجا برمی‌آید این است که همه معرفت ما به گزاره‌های ضروری معرفتی پیشینی است. کانت در عین حال عکس این اصل را نیز مطرح کرد: هر معرفت پیشینی معرفتی مربوط به گزاره‌های ضروری است. اما ترکیب عطفی (conjunction) این دو اصل مستلزم این نیست که دو مقوله ضروری و پیشینی هم‌مصادق (coextensive) هستند زیرا ترکیب آنها مستلزم این نیست که

همه گزاره‌های ضروری شناختنی هستند. دفاع کانت از وجود معرفت پیشینی ترکیبی اهمیت خاصی به ریاضیات می‌دهد، زیرا به عقیده او اصول حساب و هندسه ماندگارترین نمونه‌های گزاره‌های ضروری پیشینی را فراهم می‌آورند.

بسیاری از کارهای اخیر در باب معرفت پیشینی مربوط است به مناقشه در، یا دفاع از، یکی از این سه قول مورد نظر. حملات اخیر به وجود معرفت پیشینی به سه مسلک کلی تقسیم می‌شود. بعضی، مثل پاتنم و کیچر، نخست مفهوم معرفت پیشینی را تحلیل می‌کنند و سپس استدلال می‌کنند که نمونه‌های ادعایی این گونه معرفت نمی‌تواند شرایط معین‌شده در تحلیل معرفت پیشینی را برآورده سازند. در مسلک دوم، حملات معمولاً مستقل از هرگونه تحلیل خاص مفهوم معرفت پیشینی است، و به جای آن، به منشأ ادعایی چنین معرفتی متمرکز است. به‌طور مثال بناکراف (Benacerraf) می‌گوید قوه شهود، که پاره‌ای از طرفداران معرفت پیشینی آن را سرچشمه و منشأ معرفت ریاضی می‌دانند، نمی‌تواند چنین نقشی داشته باشد. شکل سوم حمله به معرفت پیشینی این است که نمونه‌های شایع گزاره‌هایی را که گفته می‌شود صرفاً به‌نحو پیشینی شناختنی هستند بررسی می‌کنند و نشان می‌دهند که این گونه گزاره‌ها را می‌توان به وسیله شواهد تجربی توجیه کرد. به‌طور مثال، کیچر و کازولو از این دیدگاه میل حمایت کرده‌اند که گزاره‌های ریاضی را می‌توان از راه استقرا به نحو استقرایی توجیه کرد. کواین این راه‌برد بدیل را مطرح کرد که گزاره‌های ریاضی تنها تا آنجا توجیه‌پذیراند که بخشی از نظریه بزرگ‌تری باشند که پیوند رضایت‌بخشی با تجربه دارد.

کارهای اخیر در منطق موجهات علاقه به صدق (حقیقت) ضروری را تجدید کرده است. این علاقه، بررسی دوباره دیدگاه‌های کانت در باب پیوند بین ضروری و پیشینی را به همراه داشته است. در کارهای اخیر تکرار این مطلب بسیار متعارف شده است که تمایز پیشینی/ پسینی تمایزی معرفتی است در حالی که تمایز ضروری/ ممکن به امکان خاص تمایزی مابعدالطبیعی است؛ بنابراین، بدون آوردن برهانی دیگر نمی‌توان مسلم گرفت که این دو تمایز هم‌مصادق هستند. علاوه بر این، سول کریپکی با قدرت استدلال کرده است که هم گزاره‌های پسینی ضروری وجود دارند هم گزاره‌های پیشینی ممکن به امکان خاص. چند تحلیل اخیر از معرفت پیشینی، از قبیل تحلیل کیچر، این نتیجه را در پی داشته است که پاره‌ای از گزاره‌های ممکن به امکان خاص به‌نحو پیشینی قابل شناختن هستند.



در این میان، از مواضع کانت آنچه بیشترین توجه را به خود جلب کرد این ادعای اوست که بعضی از معرفت‌های پیشینی، مربوط به گزاره‌های ترکیبی هستند. عده‌ای این ادعای کلی کانت را مورد مناقشه قرار نداده‌اند بلکه پاره‌ای از مثال‌های معرفت پیشینی ترکیبی ادعایی را به‌طور جامع بررسی کرده‌اند. به‌طور مثال، فرگه فقط در این ادعا مناقشه کرده است که حقایق علم حساب حقایق ترکیبی‌اند. دیگران، از قبیل ایر (Ayer)، در اصل ادعا مناقشه کرده و کوشیده‌اند نشان دهند که هر معرفت پیشینی مربوط به گزاره‌های تحلیلی است. در این باره سومین دیدگاه، که بنیادی‌ترین است، از آن‌کویان است که در درستی و استحکام تمایز تحلیلی / ترکیبی مناقشه کرده است. با نظر به پیوند نزدیکی که بعضی از منتقدین کانت بین تحلیلی و پیشینی جعل کرده‌اند، عده‌ای مناقشه کویان در باب تمایز تحلیلی / ترکیبی را در باب تمایز پیشینی / پسینی نیز صادق دانسته‌اند.

از میان آن سه قول کانت، این ادعای او که معرفت پیشینی وجود دارد از دو قول دیگر او بنیادی‌تر است. با این حال، ارزیابی دفاع کانت از این ادعا مستلزم عنوان کردن قول دوم از لحاظ پیوند بین ضروری و پیشینی است. قول سوم، هرچند اهمیت دارد و مهم است، چندان اساسی و بنیادی نیست. زیرا اولاً اگر معرفت پیشینی وجود نداشته باشد، در آن صورت این مسئله دیگر مطرح نمی‌شود که آیا معرفت پیشینی ترکیبی وجود دارد یا نه. از سوی دیگر، اگر تمایز تحلیلی / ترکیبی تمایزی مستحکم و مستدل نباشد باز مسئله پیشینی ترکیبی مطرح نمی‌شود. این را نیز باید در مد نظر داشت که اضمحلال تمایز تحلیلی / ترکیبی استحکام تمایز پیشینی / پسینی را نیز زیر سؤال می‌برد. اما دشوار است دریافتن این نکته که چگونه می‌توان بدون یکی گرفتن پیشینی با تحلیلی یا پذیرفتن غیرانتقادی وجود یک پیوند ضروری بین این دو مفهوم از وابستگی استحکام تمایز پیشینی / پسینی به تمایز تحلیلی / ترکیبی دفاع کرد. بنابراین در اینجا باید نخست استدلال‌های له و علیه معرفت پیشینی را به‌طور مختصر بررسی کنیم.

از این ادعای کانت که گزاره‌های ریاضی را فقط به‌طور پیشینی می‌توان شناخت، طرفداران معرفت پیشینی بارها به مثابه الگویی کلی استفاده کرده‌اند. طرفداران معرفت پیشینی نخست می‌گویند طبقه‌ای از گزاره‌ها وجود دارد که همه اعضای آن دارای ویژگی خاصی هستند. سپس چنین استدلال می‌کنند که هیچ گزاره‌ای نیست که این ویژگی را داشته باشد و در عین حال

بتوان آن را برمبنای تجربه شناخت. بنابراین، اگر به این گونه گزاره‌ها معرفت داشته باشیم، این معرفت باید پیشینی باشد. در مورد کانت، طبقه مورد نظر از گزاره‌های ریاضی تشکیل می‌شود و ویژگی مورد نظر عبارت است از ضرورت. فرض می‌کنیم این ادعا صحیح است که گزاره‌های ریاضی ضروری‌اند و آنگاه این ادعای کلیدی را لحاظ می‌کنیم که تجربه نمی‌تواند معرفت گزاره‌های ضروری را تولید کند. تعبیر «معرفت گزاره‌های ضروری» بین معرفت جهت‌کلی گزاره و معرفت ارزش صدق آن تمایزی قاطع مطرح می‌کند و این دو را در مقابل هم قرار می‌دهد. اساس این استدلال کانت که معرفت امر ضروری معرفت پیشینی است این است که «تجربه به ما می‌آموزد که چیزی چنین و چنان است اما این را نمی‌آموزد که نمی‌تواند به صورت دیگری باشد». آنچه از این استدلال کانت برمی‌آید این است که جهت‌کلی گزاره‌های ضروری را نمی‌توان براساس تجربه شناخت؛ اما از این استدلال بر نمی‌آید که ارزش صدق گزاره ضروری را نمی‌تواند براساس تجربه شناخته شود، زیرا خود کانت می‌گوید که تجربه می‌تواند این معرفت را تولید کند که چیزی چنین و چنان است. بنابراین، کانت نمی‌تواند از این ادعای کلیدی خودش دفاع کند که معرفت گزاره‌های ریاضی، از قبیل این گزاره که  $7+5=12$ ، معرفتی پیشینی است، زیرا این ادعایی است درباره ارزش صدق این گونه گزاره‌ها، نه اینکه ادعایی است درباره جهت آنها. طرفداران معرفت پیشینی می‌توانند در اینجا عقب‌نشینی کنند و بگویند که حتی اگر ثابت نشود که معرفت ارزش صدق گزاره‌های ضروری معرفتی پیشینی است، باز می‌توان گفت که معرفت جهت گزاره، معرفتی پیشینی است. اما، به نظر می‌رسد که این حرف طرفداران معرفت پیشینی صرفاً بر این فرض مبتنی است که تجربه فقط می‌تواند درباره جهان واقع اطلاعاتی فراهم آورد. این فرض هرچند براساس این نظر مقبولیتی می‌یابد که ما نمی‌توانیم به درون جهان‌های ممکن دیگر «بنگیریم»، با این واقعیت در تعارض است که مقدار زیادی از معرفت علمی ما فراتر از آنچه فقط درباره جهان واقع صادق است می‌رود؛ با وجود این، ما وسوسه نمی‌شویم که این بخش از معرفت علمی را معرفت پیشینی بنامیم. در نتیجه، اگر درباره بعضی جهان‌های غیرواقع معرفت پسینی ممکن است، در این صورت آنچه باقی می‌ماند این است که نشان داده شود که چرا چنین معرفتی درباره همه جهان‌های غیرواقع ممکن نیست.

ویژگی دیگر گزاره‌های ریاضی و هم‌چنین دیگر گزاره‌های پیشینی، که غالباً در حمایت از این ادعا که معرفت به آنها معرفت پیشینی است یاد می‌شود مصونیت ادعایی آنها در برابر عدم تأیید (disconfirmation) تجربی است. معمولاً چنین استدلال می‌شود که اگر شواهد تجربی ما را در باور به گزاره‌های ریاضی موجه سازند در آن صورت ممکن خواهد بود که این شواهد تجربی ما را در ردّ این‌گونه گزاره‌ها نیز توجیه کنند، درحالی‌که هیچ تجربه‌ای وجود ندارد که ما را در ردّ یک گزاره ریاضی توجیه کند. به‌طور مثال، ایر می‌گوید وضعیتی را در نظر بگیرد که در آن پنج جفت شیء می‌شماریم و درمی‌یابیم که آنها فقط ۱۰ عدد هستند. او می‌گوید در چنین وضعیتی نمی‌توانیم این گزاره ریاضی را که  $2 \times 5 = 10$  ردّ کنیم، بلکه با اختیار هر فرضیه تجربی ممکن که با این وضعیت مناسب داشته باشد می‌کوشیم این ناسازگاری ظاهری را تبیین کنیم. البته در اینجا باید این نکته را نیز در مد نظر داشت که در اشتغال علمی نیز هرگونه ناسازگاری ظاهری در تعمیم‌های خوش ساخت را با توسل به فرضیه‌های کمکی (auxiliary hypotheses) تبیین می‌کنند. بنابراین، برای نشان دادن مصونیت گزاره‌های ریاضی از عدم تأییدهای تجربی چیزی بیش از آنچه ایر گفته است باید گفته شود. اگر یک اصل علمی، که در گذشته تا اندازه زیادی تأیید شده است، ناگهان با تعداد زیادی از موارد ابطال‌کننده ظاهری مواجه شود، و دانشمندان بکوشند این موارد ناسازگار را، به‌سبب عدم تأیید فرضیه‌های تأویل‌کننده این موارد با آزمون‌های مستقل، صرفاً شکست‌های ظاهری تلقی کنند در این صورت بدیهی است که تجربه توجیه کافی برای ردّ کردن آن اصل در واقع فراهم آورده بوده است. از این‌رو برای ارزیابی این سخن ایر که تجربه نمی‌تواند توجیه کافی برای رد کردن اصل ریاضی فراهم آورد، باید وضعیتی را ملاحظه کرد که شامل ویژگی‌های موجود در موارد عدم تأیید اصل علمی است. این ویژگی‌ها عبارتند از: (۱) تعداد زیادی از مواردی که اصل ریاضی را تأیید نمی‌کنند؛ (۲) آزمون‌های مستقل از حمایت از فرضیه‌های کمکی مطرح شده برای تأویل موارد عدم تأیید به‌عنوان مواردی صرفاً ظاهری بازمی‌مانند. بعضی‌ها استدلال کرده‌اند که کنار گذاشتن شواهد ناسازگار تجربی به‌عنوان مواردی صرفاً ظاهری، در چنین شرایطی کار نامعقولی است زیرا حجم این شواهد نشان اصالت آنهاست.

سومین ویژگی گزاره‌های ریاضی، که در حمایت از پیشینی بودن آنها مطرح می‌شود، یقینی بودن ادعایی آنهاست. استدلال کرده‌اند که اگر توجیه گزاره‌های ریاضی بر شواهد تجربی مبتنی

بود، توجیه آنها خصلت استقرایی داشت. اما از آنجا که هیچ توجیه استقرایی نمی‌تواند نتیجه‌اش را یقینی گرداند، بنابراین گزاره‌های ریاضی استقرایی نیستند و صرفاً به‌نحو پیشینی قابل شناختن هستند. در اینجا وظیفه طرفداران پیشینی بودن گزاره‌های ریاضی این است که معنای یقینی بودن آنها را روشن سازند. ممکن است تصور شود که خصلت قیاسی براهین ریاضی معنای یقینی بودن گزاره‌های آن را روشن می‌سازد. اما درخصوص این خصلت براهین ریاضی چند مسئله وجود دارد. روشن‌ترین مسئله این است که نتیجه یک برهان ریاضی فقط در صورتی یقینی است که مقدماتی که این نتیجه از آن اخذ می‌شود یقینی باشند. اما ویژگی قیاسی بودن براهین ریاضی البته معنای یقینی بودن گزاره‌های ریاضی پایه را روشن نمی‌سازد. علاوه بر این، طرفداران معرفت پیشینی به‌طور خاص این را می‌گویند که فقط گزاره‌های ریاضی پایه و نتایج بین آنها یقینی‌اند. از این‌رو، مسئله‌ای که در اینجا با آن مواجه هستیم عبارت است از معنای یقینی بودن گزاره‌های ریاضی پایه. غالباً می‌گویند که گزاره‌های پایه از حیث معرفتی به این معنی یقینی‌اند که خطا درخصوص آنها ممکن نیست. براساس این تبیین، باور الف به ب در صورتی ضرورتاً یقینی است که الف به ب باور داشته باشد و سپس صادق باشد که ب. بدیهی است که این معنای یقین به‌گونه‌ای پیش پا افتاده در مورد هر صدق ضروری که الف به آن باور دارد صادق است. بنابراین، از این معنای یقین بر نمی‌آید که فقط گزاره‌های پیشینی یقینی‌اند. راه دیگر تعیین معنای یقین توسط به درجه حمایتی است که گزاره از آن برخوردار است. گزاره‌ای که از بالاترین درجه حمایت برخوردار است گزاره‌ای است که در معرض عدم تأییدهای آینده نیست. یا دقیق‌تر بگوییم: ب برای الف در صورتی یقینی است که از حیث معرفتی وضعیت ممکن وجود نداشته باشد که در آن الف در باور به ب کمتر موجه باشد. براساس این تبیین یقین، استدلال با همان مشکلی مواجه است که استدلال قبلی دایر بر مصونیت در برابر عدم تأیید تجربی با آن مواجه بود. زیرا اگر گزاره‌های ریاضی در برابر این‌گونه عدم تأییدها مصون نیستند، پس از حیث معرفتی وضعیت‌های ممکن وجود دارد که در آنها الف در باور به ب کمتر موجه است.

در خاتمه دو استدلال شک‌آورانه بر ضد وجود معرفت پیشینی را بررسی می‌کنیم. بعضی از نویسندگان، مانند پاتنم، این ادعای کواین که «هیچ حکمی از تجدید نظر در امان نیست» را انکار وجود معرفت پیشینی تلقی کرده‌اند. واضح است که در ارزیابی این تلقی دو مسئله مجزا

وجود دارد: (۱) مسئله صحت ادعای کوااین؛ (۲) مسئله سریان این ادعا، در صورتی که صحت داشته باشد، بر وجود معرفت پیشینی. چون ما قبلاً گفتیم که دلایلی برای تردید در مصونیت گزاره‌های ریاضی در برابر عدم تأییدهای تجربی وجود دارد، پس بیایید (۱) را بپذیریم و (۲) را بررسی کنیم. روشن است که اگر ادعای کوااین به معرفت پیشینی سرایت یابد، به‌طور اقلی ضروری است که قول زیر صادق باشد: (۳) اگر الف به‌طور پیشینی می‌داند که ب، در این صورت ب از نظر عقلانی تجدیدنظرناپذیر است. مقبولیت (۳) بر این تصور مبتنی است که معرفت پیشینی مستقل از تجربه است. ادعا شده است که اگر گزاره‌ای از عدم تأیید تجربی آسیب‌پذیر باشد در این صورت در معنای مورد نظر مستقل از تجربه نیست. بعضی گفته‌اند که دلیلی برای تردید در این سیر استدلال وجود دارد. زیرا به نظر می‌رسد که این حکم که: «الف به‌طور مستقل از تجربه می‌داند که ب» فقط مشتمل است بر: (۱) الف توجیهی در باور به ب دارد که برای معرفت کفایت می‌کند؛ و (۲) این توجیه مستقل از تجربه است؛ (۳) شرایط دیگر معرفت برآورده شده‌اند. اما (۱) و (۲) و (۳) سازگار هستند با (۴) امکان شواهد تجربی‌ای که توجیه غیرتجربی الف برای باور به ب را رد می‌کنند.

یکی از مشکلات همیشگی کسانی که در تصدیق معرفت پیشینی اصرار می‌کنند این است که وجود چنین معرفتی اسرارآمیز به نظر می‌رسد. اگر معرفت پیشینی وجود دارد، پس سرچشمه این معرفت احتمالاً در پاره‌ای فرایندهای شناختی (cognitive processes) انسانی است. اما حامیان معرفت پیشینی مطالب اندکی درباب این فرایندها یا راه تولید معرفت پیشینی توسط این فرایندها می‌گویند. در بهترین توضیح، معمولاً به «شهود» یا «درک شهودی» (intuitive apprehension) ارجاع می‌دهند و ضمناً ادعا می‌کنند که هرکسی به اعتبار گام (step) در برهان منطقی پی برده باشد با شهود و درک شهودی آشناست. این پاسخ دو ایراد دارد. از این واقعیت که ممکن است یک تجربه پدیدارشناختی متمایزی وجود داشته باشد که وقتی شخصی به اعتبار یک گام در برهان پی می‌برد برای او رخ می‌نماید برنمی‌آید که این تجارب با عمل فرایند شناختی متمایز همراه‌اند یا آن را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این، می‌توان پرسید که باور ما به اصول ریاضی یا منطقی چگونه موجه است. به‌طور مثال، گاهی ادعا کرده‌اند که درک شهودی هستارهای انتزاعی هم‌سنگ ادراک اشیای فیزیکی است. بناکراف به مسئله مهمی درباب این ادعاها توجه کرده است. او می‌گوید ادراک فرایندی است که مشتمل

است بر برهم‌کنش علی بین مدرک و متعلق ادراک. اما هستاره‌های انتزاعی نمی‌توانند طرف روابط علی باشند. با نظر به این ناهم‌سنگی (disanalogy) تبیین بدیل دیگری ضروری است تا توضیح دهد که درک شهودی چگونه می‌تواند معرفت پیشینی تولید کند.

خلاصه اینکه ما امروز دریافته‌ایم که تعدادی از استدلال‌های سنتی در حمایت از وجود معرفت پیشینی، و همچنین تعدادی از استدلال‌های شک‌آورانه بر ضد آن، قاطع نیستند. حامیان معرفت پیشینی این دو وظیفه را در پیش روی دارند: (۱) ارائه تحلیل روشنی از معرفت پیشینی به نحوی که دارای چنان محدودیت‌های شدید نباشد که آن را در معرض انتقادات قرار دهد؛ (۲) نشان دادن اینکه فرایند باورسازی (belief-forming process) وجود دارد که شرایط مطرح شده در تحلیل را برآورد و در عین حال نشان دادن اینکه این فرایند چگونه آن معرفت پیشینی را تولید می‌کند. از سوی دیگر مخالفان وجود معرفت پیشینی باید استدلال الزام‌آوری اقامه کنند که اولاً توجیه پیشینی را به قیدهای ناپذیرفتنی مقید نسازند و ثانیاً تبیین بیش از حد لازم دست و پاگیر و محدود از توانایی‌های شناختی انسان را مفروض نگیرد.

## innate ideas

## تصورات فطری

تصورات فطری را معمولاً به دو معنای ملکه‌ای (the dispositional sense) و غیرملکه‌ای (the non-dispositional sense) تعریف کرده‌اند. تصورات فطری در معنای غیرملکه‌ای آن، تصوراتی هستند که به‌طور آگاهانه و مقدم بر ادراک حسی در ذهن حضور دارند؛ و در معنای ملکه‌ای آن تصوراتی هستند که ما برای ساختن آنها دارای ملکه فطری هستیم (هرچند در زمان خاصی، مثلاً در کودکی، از آنها آگاهی نداریم).

عده‌ای برای تبیین معرفت انسان از پاره‌ای حقایق یقینی بدون مواجهه با تأیید تجربی، از قبیل معرفت ریاضی یا توجیه پاره‌ای از ادعاهای اخلاقی و دینی، به وجود تصورات فطری قائل شده و گفته‌اند که آنگونه حقایق را می‌توانیم از طریق درون‌نگری (introspection) تصورات فطری‌مان بشناسیم. برای مثال، گفته‌اند حقایقی از قبیل «قتل خطاست» یا «خدا وجود دارد» از حقایقی هستند که می‌توان آنها را از راه درون‌نگری تصورات فطری‌مان شناخت.

یکی از مشکلات آموزه فطری‌گرایی این است که گاهی آن را به‌گونه‌ای صورت‌بندی می‌کنند که به مفاهیم یا تصوراتی مربوط می‌شود که می‌گویند فطری هستند، و گاهی آن را

به صورت منشأ معرفت گزاره‌ای صورت‌بندی می‌کنند. آموزه فطری‌گرایی تا آنجا که به معنای مفاهیم فطری باشد اولاً و بالذات به ادعاهایی درباره‌ی معنا مربوط است: مثلاً تصور فطری ما از خدا منشأ معنای کلمه «خدا» است. اما وقتی این آموزه به نحو گزاره‌ای مطرح شود، در این صورت فطریّت (innateness) مفروض این گزاره‌ها شاهد صدق آنها تلقی می‌شود. روشن است که این آموزه در صورت گزاره‌ای‌اش بر این فرض مبتنی است که گزاره‌های فطری منشأ تردیدناپذیر (unimpeachable) دارند، و این منشأ تردیدناپذیر معمولاً خداست، یعنی خدا با دستان خودش این حقایق را در نفس ما حک کرده است؛ اما اگر این طور باشد، هرگونه توسل به تصورات فطری برای توجیه وجود خدا ممکن است فرایندی دوری تلقی شود. به‌رغم این‌گونه مشکلات قول به فطری‌گرایی، البته کسانی بوده‌اند که از این آموزه به جد حمایت کرده‌اند.

سراغاز قول به فطری‌گرایی با مسئله معرفت‌شناختی «منشأ» همراه بوده است، به این معنا که وقتی بعضی از فیلسوفان تصور کرده‌اند که پاره‌ای از تصورات ما از ادراک حسی و تجربه برگرفته نمی‌شوند، یا وقتی دیده‌اند که معرفت ما به پاره‌ای از حقایق ضروری را نمی‌توانند صرفاً براساس توسل به تجربه حسی توجیه کنند، از آنجا که تبیین دیگری برای پیدایش این‌گونه تصورات یا معرفت‌ها نیافته‌اند، ناچار به فطری‌گرایی پناه آورده‌اند.

تاریخ پیدایش این آموزه شگفت‌انگیز چندان قدیم نیست. یکی از نخستین کسانی که این آموزه را مطرح کردند هربرت اهل چربوری (۱۶۴۸ - ۱۵۸۳ Herbert of Cherbury) است که او را بنیان‌گذار خداشناسی طبیعی (deism) دانسته‌اند. او در کتابش *درباره حقیقت* (۱۶۲۴ *De Veritate*) معتقد شد که پنج عقیده اصلی (basic tenets) یا مفاهیم مشترک دین طبیعی را خود خداوند در نفس انسان‌ها حک کرده است، و این عقاید در واقع چهارچوب تفکر انسان در باب خدا را شکل می‌دهند. (بعدها این جنبه از فطری‌گرایی هربرت در کانت مؤثر افتاد). این آموزه در فلسفه جدید حامیان جدی پیدا کرد، به گونه‌ای که دکارت معتقد شد که ما پیش از کسب هرگونه معرفت تجربی می‌توانیم به پاره‌ای از حقایق مهم معرفت داشته باشیم. او معتقد شد که، به‌طور مثال، تصور ما از خدا، و این درک ما که خداوند ضرورتاً باید موجود باشد، منطقاً مستقل از تجربه حسی و بنابراین فطری است. در انگلستان نیز افلاطونیان

کمبریج، از قبیل هنری مور (۸۷ - ۱۶۱۴, Henry More) و رالف کادوُرت (۸۸ - ۱۶۱۷ Ralph Cudworth) به نحوی چشمگیر از آموزه دفاع کردند.

به رغم انتقادهای شدید لاک از تصورات فطری و به رغم تبیین بدیل تجربه‌گرایانه او، لایبنیتس دوباره به این آموزه متوسل شد. این توسل دوباره در فلسفه کانت در شکل ملکه‌ای آن به میان آمد و از آن به بعد، این گونه تصورات، نه تصورات فطری بلکه تصورات پیشینی نامیده شدند. این جابه‌جایی اصطلاحات هر چند از شدت بار منفی و اعجاب‌انگیز فطری‌گرایی کاست، هسته اصلی آموزه را حفظ کرد.

در دوره معاصر، تعلیمات چامسکی در باب یادگیری زبان حیات جدیدی به فطری‌گرایی بخشید. او ادعا کرد که اصول زبان و «منطق طبیعی» به‌طور ناخودآگاه دانسته می‌شود و پیش شرط یادگیری زبان است. روایت چامسکی نیز بیشتر به معنای ملکه‌ای فطری‌گرایی گرایش دارد. اما نکته قابل ملاحظه در اینجا این است که طرح تمایز بین روایت ملکه‌ای و غیرملکه‌ای فطری‌گرایی از شدت اعجاب‌انگیز بودن اصل آموزه نمی‌کاهد، زیرا هسته اصلی تشکیل‌دهنده آموزه وجود تصورات یا تصدیقاتی در نفس انسان است که کسب آنها - حتی به‌طور با واسطه - پس از روبرو شدن با جهان تجربه غیرممکن است.

۱۶۹

ذهن  
اصطلاحات